

فصلنامه آیین حکمت
سال سوم، بهار 1191، شماره
مسلسل 11

بررسی نظریه ساختارگرایی از منظر حکمت متعالیه

تاریخ تأیید: 91/4/2

تاریخ دریافت: 91/2/26

دکتر حسن عبدی*

یکی از نظریه‌های رایج در علوم اجتماعی که رفته‌رفته نه تنها علوم انسانی را در نوردیده بلکه به قلمرو علوم طبیعی نیز وارد شده است، نظریه ساختارگرایی است. این نظریه که در اندیشه‌های فردینان دوسوسور زبان‌شناس معروف فرانسوی ریشه دارد، با نفی معانی مستقل، همه مفاهیم، نشانه‌ها و دال‌ها را بر اساس مفهوم ربط و نسبت تفسیر و تبیین می‌کند. از این‌رو، رابطه و نسبت در این نظریه اصالت پیدا می‌کند. اگرچه این نظریه توانسته است کاربردهای فراوانی در علوم انسانی، مانند روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مدیریت، از خود به جای گذارد، پرسش اصلی این است که آیا می‌توان بر اساس مبانی فلسفی به لوازم این نظریه پایبند شد؟ به عبارت دیگر، از منظر فلسفه، به‌ویژه حکمت متعالیه، چه انتقادهایی بر این نظریه وارد است؟ در پاسخ می‌توان گفت که عمده اشکال این نظریه آن است که به وجود رابط قائل است، در حالی که هرگونه وجود مستقل را انکار می‌کند.

* عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم □.

واژه های کلیدی: ساختارگرایی، سوسور، ساختار، عاملیت، حکمت

متعالیه، معنای ربطی.

مقدمه

الگوی زبان‌شناسی سوسور، از جهت تأکیدی که بر عنصر ربط دارد و تلاش می‌کند تا همه پدیده‌های زبانی را بر اساس حیث ارتباطی آنها به یکدیگر تفسیر کند، بسیاری از عقاید ما در مورد زبان را به چالش می‌کشد. این الگو در دیدگاه‌ها و نگره‌های ما تردید می‌افکند، دیدگاه‌هایی مبنی بر اینکه کلمات، افزون بر اینکه می‌توانند افکار درون ما را بیان یا بازنمایی کنند، می‌توانند به اشیای موجود در جهان اشاره کنند. همچنین، الگوی مذکور فرض وجود پیوندی ثابت بین کلماتی که ما استفاده می‌کنیم و ایده‌هایی که آن کلمات بیان می‌کنند را رد می‌کند. اگر در نظر آوریم که همین مبانی معرفتی و زبانی اساس نگرش ما به آن بخش از معارف دینی است که از متون مقدس به دست آمده است، روشن خواهد شد که این دیدگاه چالشی اساسی برای اندیشه دینی - که بر متون و نصوص دینی استوار است - پدید خواهد آورد. حال، این پرسش مطرح می‌گردد که بر اساس نظام حکمت صدرایی چگونه می‌توان در مقابل چالش‌های ساختارگرایی سوسور از اندیشه دینی دفاع کرد و اصولاً از این منظر چه نقدهایی بر ساختارگرایی وارد است؟

تال جامع علوم انسانی

پرسش اصلی تحقیق عبارت است از اینکه دلالت‌های ساختارگرایی در علوم اجتماعی چیست و، از منظر فلسفه صدرایی، چه انتقادهایی بر آن وارد است؟ اهمیت بررسی و نقد ساختارگرایی سوسور به این واقعیت بازمی‌گردد که نمی‌توان از دلالت‌های ساختارگرایی برآمده از دیدگاه‌های زبانی سوسور در علوم

انسانی به سادگی گذشت. این تأثیر تا بدان حد است که تأثیر ساختارگرایی سوسور در علوم انسانی را بسان انقلاب کپرنیکی دانسته‌اند (هومر، 1390: 57 - 58)؛ ضرورت پرداختن به این پژوهش زمانی دوچندان می‌گردد که دریابیم اصول و مبانی برخاسته از ساختارگرایی در تقابل با مبانی فلسفه صدرایی قرار می‌گیرد و تولید هر گونه علوم انسانی با رویکرد فلسفه صدرایی را به چالش می‌گیرد. از این رو، برای دستیابی به علوم انسانی مبتنی بر فلسفه صدرایی چاره‌ای جز مواجهه انتقادی با ساختارگرایی وجود ندارد.

فرضیه این تحقیق چنین است که، از منظر حکمت صدرایی، هر گونه وجود ربطی بدون تحقق یک وجود مستقل ناممکن است. از این رو، در صورتی که نظریه ساختارگرایی سوسور مدعی باشد که پیوند بین دال و مدلول اختیاری است و هیچ خصوصیتی وجود ندارد که مدلول را ثابت نگه‌دارد، پذیرفتنی نیست، زیرا این ادعا مستلزم رد ذات‌گرایی است.

روشی که در این تحقیق برای تجزیه و تحلیل اطلاعات به کار می‌رود روش تحلیلی - عقلی است. به عبارت دیگر، بر اساس دلالت‌های عقلی پیش‌فرض‌ها، مبانی نظری و لوازم عقلی ساختارگرایی، بر اساس متون و آثار مدافعان این دیدگاه و در رأس آن‌ها فردینان دو سوسور، بر اساس روش عقلی تجزیه و تحلیل خواهد شد.

الف. مفهوم شناسی مفهوم ساختار

کلمه «ساختار» معادل فارسی برای کلمه «structure» است. کلمه «structure» به نوبه خود از واژه لاتین «structura» و از فعل «struere» به معنای ساختن و بنا کردن گرفته شده است. در بررسی تحولات این کلمه می‌توان

گفت که تا قرن هفدهم میلادی این کلمه به معنای استخوان‌بندی در قلمرو معماری به کار می‌رفت. پس از آن، در علم زیست‌شناسی و به معنای اجزای ساختمان بدن به کار گرفته شد و همچنین به ادبیات نیز راه یافت. در قرن نوزدهم هربرت اسپنسر این کلمه را از زیست‌شناسی به علوم اجتماعی وارد کرد. به هر حال، این کلمه بیشتر در زبان‌شناسی و به معنای «توالی واحدهای زبانی که در ارتباط خاص با یکدیگر قرار دارند» به کار می‌رفت. منظور از کلمه «ساختار» - که در عنوان تحقیق به کار رفته است - هیئت اجتماعی است مرکب از عناصر و اجزای مختلف که اگرچه نامرئی هستند، ولی جوهره اصلی یک شیء را تشکیل داده، به کارکرد آن جهت می‌دهند. به عبارت دیگر، ساختار چیزی نیست جز ترتیب خاص همبستگی اجزای یک مجموعه برای منظوری معین، مثل ساخت اجزای بدن و شیوه‌ای که این اجزا با یکدیگر همکاری می‌کنند. البته، باید در نظر داشت که فردینان دو سوسور بیشتر از کلمه «نظام»ⁱ استفاده می‌کند و کلمه ساختار بیشتر در آثار اشتراوسⁱⁱ و بارت به چشم می‌خورد. (خاتمی، 1386: 527 - 528)

امروزه، بسیاری از اندیشمندان در قلمروهای مختلف علوم انسانی آگاهانه یا ناآگاهانه از روش ساختارگرایی پیروی می‌کنند، اگرچه در این میان تنها برخی از آنان خود را ساختارگرا معرفی می‌کنند. برای مثال، زبان‌شناسانی مانند لئونارد بلومفیلد، ادوارد ساپیر، و نوام چامسکی، و آواشناسانی مانند نیکلای ترویتسکوی و در انسان‌شناسی کلود لوی اشتراوس خود را ساختارگرا می‌شمارند. (احمدی، 389: 13) افزون بر این دسته، می‌توان در قلمرو روان‌شناسی به ژان پیازه و ژاک

i. system

ii. Kludlevi-Strauss

لاکان، در جامعه‌شناسی به میشل فوکو و لویی آلتوسر، و در نقد ادبی به رولان بارت اشاره کرد که در آثار خود تحت تأثیر روش ساختارگرایی قرار داشته‌اند، اگرچه خود، سرانجام، در زمرهٔ پسا‌ساختارگرایان قرار گرفتند. از این رو، به نظر می‌رسد درک و فهم عمیق بسیاری از نظریه‌های مطرح شده در قلمروهای مختلف علوم انسانی بدون فهم و شناخت ساختارگرایی امکان‌پذیر نیست. از این رو، در ادامه، به بررسی چیهستی نظریهٔ ساختارگرایی و ویژگی‌ها و رویکردهای آن می‌پردازیم.

معنای ساختارگرایی

در یک تعریف روشن، ساختارگرایی را می‌توان به «جستجوی قوانین کلی و تغییرناپذیر بشریت با عملکردی در همهٔ سطوح زندگی از ابتدایی گرفته تا پیشرفته‌ترین سطح آن» تعریف کرد. (ریترز، 1377: 543) ساختارگرایی همهٔ محصولات انسانی را ساختارهای زبانی می‌شمارد و حتی آنچه که «افکار کلی»ⁱ قلمداد می‌شود را نیز از این قاعده مستثنا نمی‌داند. (کرایب، 1389: 167) با بررسی متون و آثار اندیشمندان ساختارگرا، می‌توان برخی ویژگی‌های عمدهٔ ساختار را تشخیص داد؛ از جمله ویژگی‌های مهمی که برای ساختار بیان می‌شود غیرمشاهد و نامرئی بودن آن است. سوسور، به صراحت، از زبان بمنزلهٔ امری نامرئی سخن می‌گوید:

این دستگاه [زبان] ساخت و کار پیچیده‌ای است که جز از راه تفکر قابل درک نیست [و] آنهایی که هر روزه این دستگاه را به کار می‌برند عمیقاً از آن بی‌خبرند. (سوسور، 1966: 73)

دیدگاه ساختارگرا تأکید می‌کند که اصولاً ساختار پدیده‌ها امری نامشاهد است. ساختار یک حوزه معرفتی بعد نامرئی آن حوزه به شمار می‌رود و چنین نیست که بتوان با مشاهده به ساختار پی برد. (ریترز، 1377: 545) ویژگی دیگری که برای ساختار بیان می‌شود غیرتاریخی بودن است. همان‌گونه که در بررسی اندیشه‌های سوسور مشخص می‌شود، نقطه عزیمت وی در ارائه نظریه ساختارگرایی تمایز میان دو رویکرد در مطالعات زبان‌شناختی است که یکی به مطالعه «در زمانی» و دیگری به مطالعه «هم‌زمانی» معروف است. او با تأکید بر لزوم استفاده از رویکرد هم‌زمانی در واقع بر ویژگی غیرتاریخی بودن ساختار تأکید کرده است. از این رو، ساختار فاقد ویژگی تاریخی است. به عبارت دیگر، در هر حوزه معرفتی ساختار هر دوره مستقل و جدای از ساختار سایر دوره‌هاست و باید بر این اساس مورد مطالعه قرار گیرد. (کرایب، 1389: 184)

ویژگی سومی که می‌توان برای ساختار بیان کرد، کل‌گرایانه بودن یا همان ویژگی گشتالتی است. منظور از گشتالتی بودن آن است که ساختار از ارتباط میان چند جزء - که یک کل و مجموعه به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند - تحقق می‌یابد. یکی دیگر از ویژگی‌های ساختار ویژگی «خود بقا بودن» است. مقصود از این ویژگی آن است که هر ساختاری قادر است در حالات و شرایط مختلف موجودیت خود را حفظ کند. به عبارت دیگر، ساختار خود ترمیم است، بدان معنا که اجزای آن دچار تغییر و تحول می‌شوند یا با عناصر جدید جایگزین می‌گردند اما ساختار نظم و انسجام خود را حفظ می‌کند.

ویژگی پنجم ساختار اصالت داشتن آن است. اصالت داشتن بدان معناست که در دوگانه جزء و کل آنچه نقش اساسی و تعیین‌کننده بر عهده دارد، کل و

ساختار است، نه اجزای آن. از سوی دیگر، در دوران میان اصالت یافتن انسان و اصالت یافتن ساختار، ساختارگرایان اصالت را به ساختار می‌دهند. و ششمین ویژگی ساختار نیز عدم تحول بیرونی است. ساختار دچار تحولات بیرونی نمی‌شود و در صورتی که دچار تحولات بیرونی گردد، به ساختار جدیدی تبدیل خواهد شد. (ریتزر، 1377: 547)

مبانی ساختارگرایی

اکنون، پس از آشنایی با مفهوم ساختار و ویژگی‌های آن، مناسب است با نگاهی به زمینه‌ها و مبانی نظری ساختارگرایی، به شناخت دقیق‌تری از این نظریه دست یابیم. در مجموع، می‌توان سه مبنای نظری برای ساختارگرایی برشمرد.

أ. جهان بمثابه محصول افکار

دنیایی که در اطراف خود می‌بینیم محصول افکار ماست، این فکر، که در فلسفه کانت ریشه دارد، تا حدود زیادی یکی از مفروضات اصلی نظریه ساختارگرایی است. پیروان این نظریه، با ادعای نشان دادن ساختار شالوده‌ای یا منطق افکار کلی، درصدد بیان این مطلب هستند که ما چگونه دنیایی را که می‌بینیم تولید می‌کنیم. لوی اشتراوس، با این ادعا که ساختار شالوده‌ای نظام‌های خویشاوندی در جامعه قبیله‌ای را کشف کرده است، مدعی کشف ساختار شالوده‌ای اصطلاحات خویشاوندی یا افکاری است که این جوامع با استفاده از آنها درباره خویشاوندی صحبت می‌کنند. (کرایب، 1389: 168 - 169) اگر نظریه‌های ما جهان را تولید می‌کنند، دیگر چه نیازی به آزمودن آنها و ارزیابی آنها از نظر صدق یا عدم صدق بر جهان واقعی است؟ برای پی بردن به نظریه درست تنها لازم است دریابیم که چگونه آن را به وجود آورده‌ایم؟ (کرایب، 1389: 169) از همین روست که تجربه‌گرایی در این نظریه به

شدت نفی می‌شود.

ب. جهان بمثابه یک انگاره منطقی

پایه دیدگاه ساختارگرایان بر این مطلب نهاده شده است که در تحلیل و بررسی هر موضوع باید بر ساختار شالوده‌ای معانی کلی تأکید کرد. ساختارگرایان اساس را این قرار می‌دهند که ساختار جهان یک ساختار منطقی است و از آنجا که ذهن بخشی از جهان است، افکاری که ذهن تولید می‌کند نیز ساختاری شبیه جهان دارد. (همان) به عبارت دیگر، ساختارگرایان برای شناخت هر موضوعی به جای آنکه از مشاهده آغاز کنند و به احکام کلی برسند، از تأملات ذهنی شروع می‌کنند و به ساختارهای حاکم بر موضوع دست می‌یابند.

ج. مرگ سوژه

یکی از اصول فلسفه و علم مدرن سوژه است که با فلسفه دکارت به کانون مباحث فلسفی وارد شد. دکارت، در کتاب «تأملات»، با اندیشه اساسی خود مبنی بر «می‌اندیشم، پس هستم» سنگ بنای معرفت و نظام فلسفی خود را بر وجود سوژه قرار داد و تلاش کرد همه افکار و اندیشه‌های فلسفی خود را بر وجود این سوژه مستقر سازد. البته در متون جامعه‌شناسی، سوژه به معنای سازمان، کنش و اشخاص نیز به کار می‌رود. (همان: 170) با طرح و گسترش ساختارگرایی، دیگر فضایی برای سوژه به عنوان فاعل شناسا باقی نمی‌ماند، زیرا هر گونه کنشی خواه معرفتی و خواه غیرمعرفتی برخاسته از ساختار است. می‌توان از این ایده به «مرگ سوژه» تعبیر کرد. شاید این مبنای نظری در هیچ متنی به خوبی متن لوی اشتراوس بازگو نشده است. از نظر اشتراوس، اینکه فاعل شناسا را هسته مرکزی

تلقی کنیم سوژه نامناسبی¹ است. او در این جمله خود به دکارت و فلسفه او اشاره دارد که بر پایه «می‌اندیشم، پس هستم» استوار گشته است. دکارت و همه فیلسوفانی که تحت تأثیر اندیشه او قرار داشتند به انسان بمنزله فاعل شناسا می‌نگریستند که کاملاً خودآگاه و مستقل است و درک او نسبت به خودش را می‌توان سنگ‌بنای نظام فلسفی قرار داد. اما به باور اشتراوس هدف نهایی علوم انسانی نه ساخت انسان بلکه انحلال اوست.

ویژگی‌های ساختارگرایی

با دقت و تأمل در نظریه ساختارگرایی می‌توان به برخی از ویژگی‌های آن پی برد. در این قسمت، به چهار ویژگی اشاره می‌کنیم.

1. تقلیل ذات به نسبت‌ها

یکی از ویژگی‌های ساختارگرایی آن است که ضمن نفی ذات و ذاتیات اشیا حقیقت اشیا را به نسبت‌ها و ربط‌ها فرومی‌کاهد. توضیح آنکه در هر حوزه معرفتی نسبت‌هایی حاکم است که اگر با هم لحاظ شوند، یک نظام معرفتی پدید می‌آورند که قوام آن به عناصر تشکیل دهنده آن است. ریشه این مطلب در تصریحاتی است که سوسور در این زمینه ارائه کرده است. برای نمونه، او تأکید می‌کند:

در چهارچوب زبان واحد، تمامی واژه‌هایی که از مفاهیمی نزدیک به یکدیگر برخوردارند، متقابلاً، معنای یکدیگر را محدود می‌سازند؛ صورت‌هایی مترادف ... تنها از طریق تقابلهشان با یکدیگر دارای ارزش‌اند. (سوسور، 1966: 116)

همچنین در مورد دیگری، به صراحت، می‌گوید:

i. این تعبیری است که خود وی به کار می‌برد: «the spoilt brat of philosophy».

ارزش هر لغت، از طریق آنچه آن را احاطه می‌کند تعیین می‌شود. (همان:

117).

و نیز در فراز دیگری می‌خوانیم:

هرگز، هیچ جزئی از اجزای زبان نمی‌تواند در نهایت امر جز به سبب تفاوتش با سایر واحدهای زبان مشخص شود. «اختیاری بودن» و «اقتراقی بودن» [نشانه‌ها] دو ویژگی همبسته‌اند. (همان: 118)

سوسور در جای دیگر تصریح می‌کند:

نظام زبان رشته‌ای از تفاوت‌های آوایی است که به رشته‌ای از تفاوت‌های

معنایی همبسته‌اند. (همان: 120)

همان‌گونه که از این عبارات و عبارات دیگر سوسور و دیگر ساختارگرایان به دست می‌آید، ایده اساسی ساختارگرایی بر این مطلب مبتنی است که اصولاً معنای مستقلی وجود ندارد و هر گونه معنایی برخاسته از تفاوتی است که هر دال با دال‌های دیگر موجود در نظام زبانی دارد. اگر معنا را حاکی از ذات بدانیم می‌توان نتیجه گرفت که در این نظریه ذات به نسبت‌ها و روابط تقلیل می‌یابد و، در حقیقت، معنا نفی خواهد شد.

2. تقلیل نسبت به نشانه‌ها

دومین ویژگی ساختارگرایی تأکید آن بر نقش نشانه در شناخت پدیده‌هاست. با توجه به اینکه ساختار امری غیرمشاهد و نامرئی است، برای آگاهی از آن چاره‌ای جز توسل جستن به نشانه‌ها نیست. برای پی‌بردن به ساختار در هر حوزه معرفتی لازم است که بر نشانه‌ها متمرکز شد و، از طریق نشانه‌ها، ساختار آن حوزه را کشف کرد. به عبارت دیگر، کشف یک ساختار منوط و مبتنی بر نشانه‌شناسی است.



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

3. نفی نگرش تاریخی

یکی از ویژگی‌های مهم ساختارگرایی نفی نگرش تاریخی است. توضیح آنکه ویلهلم دیلتای، پس از آنکه کانت با فلسفه انتقادی خود زمینه را برای نقد عقل فراهم ساخت، با نگرش نقد عقل تاریخی، تلاش کرد تا استمرار اندیشه کانت را با نگاهی تاریخی به عقل دنبال کند. از نظر دیلتای، خوداندیشی و فهم تاریخی دو روش عمده در پژوهش‌های مربوط به علوم انسانی است. نمونه بارز نفی نگرش تاریخی را می‌توان در آثار اشتراوس یافت. او در کتابش، با عنوان «ذهن وحشی»، بر نظریه سارتر درباره ماتریالیسم تاریخی و باورش به اینکه جامعه امروزین از فرهنگ‌های گذشته برتر است انتقاد جدی وارد می‌کند.

4. نفی نگرش تجربه‌گرایانه

یکی از ویژگی‌های ساختارگرایی نفی نگرش تجربه‌گرایانه در علم است. تجربه‌گرایان - خواه اثبات‌گرایان و خواه ابطال‌گرایان - بر عنصر مشاهده در روش تحقیق بسیار تأکید دارند. در نظر اثبات‌گرایان، مشاهدات گام اول دستیابی به علم محسوب می‌گردد؛ ذهن انسان همچون لوح سفیدی است که با مشاهده صورت‌هایی بر آن نقش می‌بندد، و همین مشاهده می‌تواند به دانش یقینی منجر گردد. (چالمرز، 1381: 34) در حالی که از نظر ابطال‌گرایان هر مشاهده‌ای گرانبار از نظریه است، دانشمند پیش از هر مشاهده‌ای نظریه‌های متعدد و مختلفی را پذیرفته است. ولی این به معنای انکار ارزش مشاهده از سوی ابطال‌گرایان نیست. در نظر آنان، مشاهده می‌تواند با نشان دادن موارد نقض، راه را برای ابطال یک نظریه هموار سازد. از دیگر ویژگی‌های تجربه‌گرایان آن است که تمایزی میان علوم انسانی و علوم طبیعی قائل نیستند و روش هر دو را یکسان می‌انگارند. ساختارگرایان، با تأکید بر حاکم بودن ساختار ذهن بر فعالیت‌های بشری، لوح

سفید بودن ذهن را انکار می‌کنند و، از سوی دیگر، ابطال‌گرایی را بمنزلهٔ روش معتبر قبول ندارند. همچنین آنان میان علوم انسانی و علوم طبیعی به تمایز روشنی قائل هستند و به این شیوه در مقابل تجربه‌گرایی که بر علوم اجتماعی حاکم بود قاطعانه ایستادند و بر نگرش عقلی مبنی بر حاکم بودن نظام درونی بر ذهن بشر و تحمیل آن بر واقعیت خارجی تأکید کردند. (استیور، 1384: 290)

5. نفی معنا

نفی استقلال معنا برای ساختارگرایان این زمینه را فراهم ساخت تا با سنت ذره‌گرایانهٔ دوران مدرن و نیز با گرایش منسوب به ویتگنشتاین برای تعریف معنا به عنوان اشارهٔ صرف به موضوع مورد تعریف به مقابله برخیزند. (همان) افزون بر این، می‌توان از وجود سطوح مختلف معنا یاد کرد که به اذعان برخی از زبان‌شناسان تشخیص همین سطوح معنا امکان‌پذیر نیست. بلومفیلد اذعان می‌کند: *انواع معانی ضمنی بی‌شمار و نامحدود است و، در مجموع، نمی‌توان آن را از معنای حقیقی متمایز ساخت.* (بلومفیلد، 1379: 175)

6. نفی نگرش‌های وجودگرایانه

یکی دیگر از ویژگی‌های ساختارگرایی نفی نگرش‌های وجودگرایانه است. با وجود آنکه در یک دورهٔ تاریخی هم وجودگرایی و هم ساختارگرایی در فضای فرهنگی فرانسه حاکم گردیده بود ولی ساختارگرایان، به‌صراحت، به مقابله با وجودگرایی پرداخته‌اند. در اینجا اشاره به برخی از انتقادهای ساختارگرایان بر وجودگرایان، که می‌توان آنها را وجوه تمایز این دو مکتب نیز به حساب آورد، می‌تواند به فهم بهتر مطلب کمک کند.

در حالی که وجودگرایان بر فاعل فردی متمرکز می‌شوند، ساختارگرایان

ساختارهای بی‌نام و نشان را به جای فاعل شناسا قرار می‌دهند. وجودگرایان به فاعل بمنزله یک موجود انتخاب‌گر می‌نگرند اما ساختارگرایان به خود فعل و ساختاری که فعل از آن نشأت گرفته است توجه می‌کنند. در حالی که وجودگرایان بر خودآگاهی و آزادی فاعل تأکید دارند، ساختارگرایان ساختارهای ژرف و ناخودآگاه را تعیین‌کننده مسیر عمل قلمداد می‌کنند. وجودگرایان انسان را موجودی دارای ویژگی «پرتاب‌شدگی»^۱ در تاریخ قلمداد می‌کنند، ساختارگرایان، به جرئت، هر گونه نگرش تاریخی به انسان را نفی می‌کنند. در حالی که وجودگرایان بر ماهیت انفسی و از هم گسسته معرفت انسانی تأکید دارند، ساختارگرایان درصدد بررسی مبانی علمی عینی برمی‌آیند. (استیور، 1384: 191)

رویکردها در ساختارگرایی

به اذعان برخی از نویسندگان، «تفاوت‌های چشمگیری میان شاخه‌های گوناگون ساختارگرایی وجود دارد» (ریترز، 1377: 103) از این رو، بحث دیگری که توجه به آن فهم ما از ساختارگرایی را عمیق‌تر و دقیق‌تر می‌سازد رویکردهای مختلفی است که در ساختارگرایی وجود دارد. با دقت و تأمل در دیدگاه‌های مختلفی که در زمینه ساختارگرایی مطرح شده است، می‌توان میان دو رویکرد عمده در ساختارگرایی تمایز نهاد: ساختارگرایی بمنزله نظریه و ساختارگرایی بمنزله روش.

رویکرد اول. ساختارگرایی بمنزله نظریه

ساختارگرایی پس از گذر از مرزهای زبان‌شناسی وارد قلمرو علوم دیگر نظیر ادبیات، انسان‌شناسی، روان‌شناسی، نقد ادبی، جامعه‌شناسی حتی فلسفه گردید. ساختارگرایی، آنگاه که بمنزله نظریه در کانون توجه قرار گیرد، می‌تواند به

نظریه‌های مختلفی در قلمروهای گوناگون علوم انسانی اشاره کند، از زبان‌شناسی گرفته - که پیش‌تر و در قالب ساختارگرایی سوسور به تفصیل به آن پرداختیم - تا نظریه‌ای در روان‌تحلیل‌گری و نقد ادبی. در زبان‌شناسی، دیدگاه ساختارگرایانه سوسور از سوی زبان‌شناسانی مانند لئونارد بلومفیلد (1949-1777) دنبال شد. وی مطالعه‌ای عمیق درباره‌ی خانواده‌ی زبانه‌های آگونکیان^۵ زبان بومی در آمریکای شمالی - انجام داد و توانست برای آن زبان اولیه‌ای را بازسازی کند که فاقد هر گونه گزارش ثبت‌شده‌ای بود. او بیشتر به سبب نگارش کتاب مهمی شهرت یافت که در آن رویکرد دقیقی برای تحلیل ساختارگرایانه زبان به کار گرفته بود. وی توانست با نگارش آثار مهم در نسل بعدی زبان‌شناسان آمریکایی تأثیر مهمی ایجاد کند. (ترسک، 1381: 36-38)

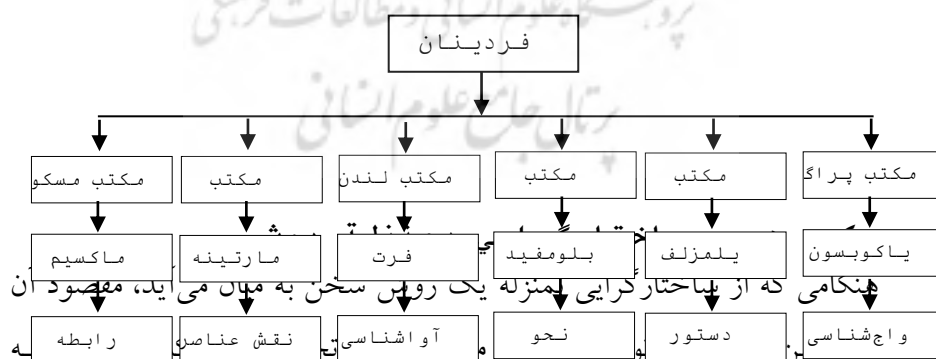
ساختارگرایی بمنزله‌ی نظریه‌ای درباره‌ی ساختارهای اجتماعی است که مستقل از معرفت ما و، به تعبیری، کنش‌های ما وجود دارد. (کرایب، همان: 163) در اینجا با این مفهوم مواجه می‌شویم که افکار ما و شیوه فکر کردن‌مان ساختاری شالوده‌ای دارد که، در واقع، تعیین‌کننده‌ی هر چیزی است که به آن فکر می‌کنیم. (همان)

از دیدگاه ساختارگرایان، امور اجتماعی و به طور کلی موضوعات علوم انسانی را نباید همچون پدیده‌های فیزیکی و موضوعات علوم طبیعی در نظر گرفت بلکه باید در باب دلالت‌های آنها پژوهش کرد. روشی که می‌تواند به بررسی این قبیل موضوعات مدد رساند، روش علی نیست بلکه هر پدیداری را باید از نظر ساختار و روابط درونی آن بررسی کرد. اگر یک ساختار و نظام کلان را در نظر بگیریم، در اثر وجود روابط و مناسبات میان اجزا و ساختارهای خرد، نظام‌های معنایی متفاوتی شکل می‌گیرد. ساختارگراها برای بررسی یک پدیده، در وهله‌ی نخست، تفاوت‌های درونی و

صوری میان انواع مختلف آن پدیده را، که موجب ایجاد معانی فرهنگی متفاوتی می‌شوند، بررسی می‌کنند و در وهله دوم، به بررسی ساختارها و نظام‌هایی می‌پردازند که با کارکرد آن پدیده ارتباط دارد. (خاتمی، 1386: 529)

در این قسمت، به برخی از نظریه‌های ساختارگرایانه در علوم انسانی نگاهی می‌افکنیم. یکی از نظریه‌های ساختارگرایانه نظریه رولان بارت در نقد ادبی است. او نقطه آغاز دیدگاه خود را به این نکته بیان می‌کند: همان‌گونه که علم انیشتین نسبت نشانه‌ها را در هر موضوع مورد مطالعه اجباری قرار می‌دهد، عمل جمعی مارکسیسم، فرویدیسم و ساختارگرایی در ادبیات نیز نسبت روابط نویسنده، خواننده و منعقد را اجباری می‌شمارد. از راه نشانه است که می‌توان به متن نزدیک شد و آن را تجربه کرد. وی در بررسی ساختار اسطوره‌های جدید (مفاهیم نشانه) دال و مدلول را به کار می‌گیرد، اما فرض خود را بر این مطلب استوار می‌سازد که دال صرفاً ناظر به یک فکر نیست، در عوض به یک شیء واقعی اشاره دارد.

در جدول زیر، می‌توان تأثیرات ساختارگرایی بمنزله نظریه در مکاتب مختلف علوم انسانی را به اجمال مشاهده کرد. همان‌گونه که از مشاهده جدول نیز به دست می‌آید، تأثیرات اولیه این نظریه عمدتاً در قلمرو زبان‌شناسی بوده است.



عبارت دیگر، شیوه یافتن پاسخ به پرسش‌های ما را نشان می‌دهد. (کرایب، 1389: 1389)

(171)

پرسش اصلی این مقاله عبارت است از اینکه «دلالت‌های ساختارگرایی در علوم اجتماعی چیست؟ و از منظر فلسفه صدرایی چه انتقادهایی بر آن وارد است؟» برای یافتن پاسخ این پرسش تلاش می‌کنیم تا دلالت‌های ساختارگرایی در علوم اجتماعی را از منظر فلسفه صدرایی داوری و ارزیابی کنیم. بحث خود را با ارزیابی مبانی نظری ساختارگرایی آغاز می‌کنیم.

بررسی مبانی نظری ساختارگرایی

پرداختن به مبانی نظری یک نظریه یا روش از آن روست که مبانی فلسفی بر روش‌هایی که به تولید یک نظریه یا کاربرد آن نظریه منجر می‌گردد تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، هر نظریه و روشی در حاشیه مبانی و نگرش‌های فلسفی خاصی شکل می‌گیرد. (پارسانیا، 1389: 142) از این رو است که با تأمل در مبانی نظری ساختارگرایی با کاستی‌هایی مواجه می‌شویم. به عبارت دیگر، ساختارگرایی از نظر مبانی نظری با چالش‌هایی جدی مواجه است که در این قسمت به سه چالش از مهم‌ترین آنها اشاره می‌شود.

1. نادیده گرفتن واقعیت عینی - چه در قالب یک نظریه و چه در جامعه یکی از کاستی‌های ساختارگرایی - چه در قالب یک نظریه و چه در جامعه یکی از کاستی‌های ساختارگرایی واقعیت عینی نادیده گرفته می‌شود. پس از آنکه معنا به عنوان حاکی از واقعیت عینی به امری نسبی و ربطی فروکاسته شد و حقیقت معنا نیز بر اساس نشانه‌ها تبیین گشت، لازمه آن چنین می‌شود که به جای آنکه واقعیت عینی ملاک و معیار ارزیابی معانی و نشانه‌ها قرار گیرد، اصالت به نشانه‌ها داده می‌شود و از آنجا که نشانه نیز امری اجتماعی

است، سرانجام به این مطلب ختم می‌گردد که اعتبارات و قراردادهای اجتماعی تعیین‌کننده حقیقت نشانه‌ها و، در نتیجه، تعیین‌کننده حقیقت معانی خواهد بود، تا آنجا که سوسور تصریح می‌کند: «به جای اینکه گفتار بشر فرع بر فهم او از واقعیت تلقی شود، فهم بشر از واقعیت است که بر کاربرد اجتماعی نشانه‌های گفتاری استوار است». (سوسور، 1966: 9) همان‌گونه که در مبانی هستی‌شناختی صدرالمآلهین تأکید شده است، هر گونه انکار واقعیت عینی - به صورت مستقیم یا غیرمستقیم - به ایده‌آلیسم و انکار واقعیت خارجی منجر خواهد شد و سراسر علم چیزی جز صورت‌های ذهنی فاقد محکمی و مطابق عینی نخواهد بود. از این-رو الگوی زبان‌شناسی سوسور بسیاری از عقاید ما در مورد زبان را به چالش می‌کشد. نگرش سوسور برخی از اصول و مبانی را رد می‌کند، مواردی مانند اینکه کلمات تنها به اشیای موجود در جهان اشاره می‌کنند یا اینکه آنها افکار درون ما را بیان یا بازنمایی می‌کنند یا اقرار به وجود پیوند ثابتی بین کلماتی که ما استفاده می‌کنیم و ایده‌هایی که آن کلمات بیان می‌کنند. این مطلب چیزی نیست که از چشم ساختارگرای دقیقی مانند اشتراوس پنهان مانده باشد. اشتراوس تصریح می‌کند: «نمادها از آن چیزی که نماد آن هستند واقعی‌ترند». (هومر، 1390: 57)

به بیان دیگر، نگرش سوسور کاملاً در مقابل نگرشی قرار می‌گیرد که در فلسفه از آن به «ذات‌گرایی»^۱ تعبیر می‌شود. بر اساس این نگرش، هر شیء واجد ماهیت و ذاتی است که، افزون بر اینکه قوام‌بخش آن است، آن را از سایر اشیاء متمایز می‌سازد. ماهیت، هویت و ذات شیء امری نفسی و غیرنسبی است. روابط

و نسبت‌های حاکم بر شیء اموری غیرذاتی و «عرضی» شمرده می‌شوند که ممکن است دچار تغییر و تحول گردند، در حالی که بر اساس نگرش سوسور ذات‌گرایی نفی می‌شود و هویت هر شیء مجموعه روابطی است که درون یک نظام معنایی وجود دارد. البته، همانگونه که توضیح داده شد، اعتقاد به هر گونه نسبت ربطی بدون پذیرش وجود مستقل ناممکن است و گویی سوسور، که ناخودآگاه به این مطلب اذعان کرده است، چاره‌ای جز پذیرش اصل وجود ماهیت برای اشیاء نمی‌بیند. او تصریح می‌کند:

در هر مورد، باید مسئله ماهیت را معین کرد و برای حل آن از این قاعده پیروی

نمود: هر آنچه نظام را به هر گونه‌ای تغییر دهد درونی است. (سوسور، همان)

همان‌گونه که از این عبارت به دست می‌آید به باور سوسور چاره‌ای از تعیین ماهیت شیء وجود ندارد.

2. نفی وجود مستقل

اشکال دیگری که بر مبانی نظری ساختارگرایی وارد است این است که در این دیدگاه همه معانی به اموری ربطی و وابسته تقلیل پیدا می‌کنند و هیچ امر مستقلی تحقق نخواهد داشت، در حالی که سوسور تأکید دارد که اجزای یک زبان رابطه‌ای هستند و، بنابراین، برای معنا یافتن به یکدیگر وابسته‌اند. وی نظام کلی زبانی را به عنوان یک سیستم دقیقاً کامل معرفی می‌کند. این گفته به این معنا است که نظام‌مند بودن اساسی نظام زبانی معنای هر واژه را در یک زبان خلق می‌کند و آن‌گونه که سوسور تصریح می‌کند:

وقتی گفته می‌شود که این ارزش‌ها منطبق بر مفاهیم‌اند، منظور این است که

اینها منحصراً افتراقی‌اند و نه به طور مثبت و به خاطر محتوایشان بلکه به طور

منفی و از طریق رابطه‌شان با دیگر واحدهای دستگاه تعریف می‌شوند. دقیق‌ترین

ویژگی آنها این است که چیزی هستند که دیگران نیستند. (سوسور؛ 1966):

(116)

سوسور در جای دیگر ملاک و معیار تفاوت معنای کلمات را به تفاوت آوایی میان آنها بازمی‌گرداند و اذعان می‌کند:

آنچه در مورد «واژه» مطرح است تنها آوا به خودی خود نیست بلکه تفاوت‌های آوایی است که سبب تمایز میان یک واژه و واژه‌های دیگر می‌شود، زیرا این تفاوت‌ها دربرگیرنده معنی‌اند. (همان: 117)

این ایده از زبان‌شناسی به علوم اجتماعی راه یافت و سبب گردید که بسیاری از اندیشمندان این حوزه نیز مفاهیم را حاصل پیوندها و روابط بدانند. از جمله آندره سائر معتقد است که مفهوم چیزی است که از مجموعه‌ای از پیوندها یا «روابط مفهومی» که آن را با دیگر واژه‌ها پیوند می‌دهد حاصل می‌شود. پرسشی که در این قسمت می‌توان مطرح کرد این است که اصولاً منظور از معنا چیست؟ و آیا می‌توان از وجود معانی وابسته بدون وجود معنای مستقل سخن گفت؟ به عبارت دیگر، آیا بر اساس مبانی هستی‌شناختی امکان دارد موجودهای ربطی وجود داشته باشند، بدون آنکه موجود مستقلی وجود داشته باشد؟

توضیح چستی معنا و نظریه‌هایی که در این زمینه مطرح شده است از حوصله این تحقیق خارج است ولی آنچه می‌توان به اختصار بیان کرد این است که در مجموع بیش از نه نظریه درباره چستی معنا وجود دارد که برخی از آنها عبارت است از: ربطی بودن، حکایی^۰ مصداقی، تصویری، رفتارگرایی، کاربردی، خارجی بودن، صورت ذهنی، طبیعت، و تفصیل میان مفاهیم کلی و مفاهیم جزئی. (آلستون، 1381: 226 - 227) برای نمونه، چارلز ساندرس پیرس

(1914_3339) معتقد است معنای یک نظریه عبارت است از پیامدهای عملی آن (کاپلستون، 1374: 344/8؛ مگی، 1372: 466 - 467) برای مثال، برخی کاربرد را ملاک معنا می‌دانند و تصریح می‌کنند که «در واقع این کاربرد زبان است که سوژه را خلق می‌کند» (کرایب، 1389: 232)

ولی آنچه مهم است این است که، از میان نظریه‌های فوق، تنها نظریه نخست معنا را امری ربطی، نسبی و اضافی می‌شمارد و سایر نظریه‌ها نوعی از استقلال، هر چند استقلال برخاسته از کاربرد خارجی، را برای معنا قائل هستند. از منظر صدرالمتالهین وجود ربطی بدون وجود مستقل محال است؛ علامه طباطبایی با استفاده از این مطلب برهان دقیقی بر تحقق وجود ربطی در واقعیت عینی اقامه کرده است:

ذک آن هناک قضایا خارجیة تنطبق بموضوعاتها و محمولاتها علی الخارج
کتولنا زید قائم و الإنسان ضاحک مثلا و أيضا مرکبات تقييدية مأخوذة من هذه
القضايا كقيام زيد و ضحك الإنسان نجد فيها بين أطرافها من الأمر الذي نسسميه
نسبة و ربطا ما لا نجده في الموضوع وحده و لا في المحمول وحده و لا بين
الموضوع و غير المحمول و لا بين المحمول و غير الموضوع فهناك أمر موجود
وراء الموضوع و المحمول. (طباطبایی، 1416: 22)

قضایایی وجود دارد که خارجی هستند، به این معنا که کاملاً بر واقعیت خارجی منطبق هستند. در نتیجه، هم موضوع این دسته از قضایا در واقعیت خارجی وجود دارد و هم محمول آنها و هم نسبت میان موضوع و محمول آنها. برای مثال، هنگامی که می‌گوییم «علی ایستاده است» و این قضیه صادق باشد، صدق آن بدین معناست که در واقعیت خارجی هم علی وجود دارد، هم فرد ایستاده و هم رابطه میان آن فرد و ایستادن.

همانگونه که از بیان بالا دست می‌آید، اعتقاد به هر گونه موجود یا معنای ربطی و وابسته بدون پذیرش وجود دستکم یک موجود یا معنای مستقل به تسلسل می‌انجامد که از نظر عقلی محال است. بنابراین، ساختارگرایی، که همه معانی را امور ربطی به حساب می‌آورد، چاره‌ای از پذیرش دستکم یک معنای مستقل ندارد. به عبارت دیگر، میان وجود معنای غیرمستقل و وجود معنای مستقل ملازمه عقلی وجود دارد.^۱ با دقت در منابع و آثار برخی از ساختارگرایان، می‌بینیم که آنان نیز به این واقعیت پی برده‌اند و اذعان کرده‌اند: با وجود آنکه ساختارگرایی در زبان‌شناسی به عدم تعیین معنا می‌انجامد، باید پذیرفت که اصولاً با ربطی و حرفی دانستن معنا زمینه هر گونه فعالیت علمی از میان می‌رود تا آنجا که برخی از زبان‌شناسان تأکید کرده‌اند که این بی‌ثباتی و ناپایداری معنا را باید سرانجام بر پایه و اساس ثابتی استوار ساخت:

از آنجا که هیچ راهی برای رسیدن به تعاریفی مطلق برای بسیاری از معانی و برای نشان دادن پایداری آنها در دست نداریم، مجبوریم که سرشت مشخص و پایدار زبان را به عنوان پیش‌انگاره‌ای برای بررسی‌های زبان‌شناختی اختیار کنیم.

(بلومفیلد، 1379: 162)

مقصود او از اصطلاح «پیش‌انگاره» همان است که در اصطلاح فلسفه علم از آن به «پیش‌فرض» تعبیر می‌شود. این اصطلاح به این مطلب اشاره دارد که گاهی

۱. نکته دقیقی که در کلام علامه طباطبایی وجود دارد این است که ایشان ابتدای وجود معنای حرفی بر وجود معنای مستقل را به قلمرو تصدیقات محدود نکرده است و با تعبیر «و ایضاً مرکبات تقییدیه» اذعان کرده است که حتی در قلمرو تصورات نیز تحقق معنای حرفی بدون تحقق معنای اسمی محال است.

در فرایند نظریه‌پردازی با واقعیاتی مواجه می‌شویم که روشی که به کار گرفته‌ایم توان تأیید آن واقعیات را ندارد و ما ناچاریم به عنوان یک فرض قبلی آن واقعیت را بپذیریم. باید اذعان کرد که این نوع نگاه به واقعیات هستی‌شناختی بعد از آن رواج پیدا کرد که در فلسفه جدید غربی امکان شناخت هستی و موضوعات متافیزیکی انکار گردید و به این دسته از اصول بمنزله «پیش فرض» نگریسته شد. به هر حال، در اینجا باید از بلومفیلد پرسید: آیا این «سرشت مشخص و پایدار» چیزی جز یک موجود یا معنای مستقل است؟ آیا این معنای مستقل جز یک واقعیت هستی‌شناختی امر دیگری است؟

3. نفی اختیار

انتقاد دیگری که به نظریه ساختارگرایی مطرح شده، این است که هرگاه این نظریه بر موضوع انسان تطبیق داده شود به نفی اختیار انسان می‌انجامد. توضیح آنکه، بر اساس این نظریه، وجود ساختارهای نامرئی به اراده انسان‌ها جهت می‌دهد و اصولاً اراده انسان‌ها مقهور ساختارها می‌باشد. بر اساس اصول فلسفه صدرایی، انسان موجودی مختار است که اراده او در طول اراده الهی و بمنزله علت فاعلی اعدادی قرار می‌گیرد. از این رو، با وجود حاکم بودن ضرورت بر عالم هستی، این ضرورت با مختار و مرید بودن انسان منافاتی ندارد. بنابراین، از منظر فلسفه صدرایی، هر نظریه‌ای که به نفی اختیار انسان منجر گردد مردود خواهد بود. گذشته از اینکه، بر اساس نفی اختیار از انسان، اصولاً زمینه برای طرح مباحث مربوط به کنش و ابعاد مختلف آن بی‌معنا خواهد بود. درست است که ممکن است ما به وسیله افکارمان محدود شویم و افکار و ذهنیت‌های ما سبب گردد اموری را که نمی‌خواهیم بیان کنیم یا اموری را که در صدد هستیم بیان کنیم

بیان نکنیم، ولی اینها همه دلیل کافی برای این که افراد را عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی بدانیم نمی‌شود. (کرایب، 1389: 170)

تعبیر دیگر سخن پیشین این است که ساختارگرایی نه تنها چندان مایه‌ای در چنته ندارد که به جامعه‌شناسی سنتی ارائه کند بلکه برای علایق جامعه‌شناختی متعارف خطرهای جدی نیز دربردارد. برای مثال، ساختارگرایان به موضوع‌های تنگ‌دامنه متعارف جامعه‌شناسی، مانند آگاهی خلاقانه، کنش‌گران، کنش، رفتار و کنش متقابل، عموماً چندان علاقه‌ای ندارد. (ریترز، 1388: 554)

موجیبت بسان یکی از پیامدهای ساختارگرایی زمینه شده است تا برخی از انسان‌گرایان به نقد این نظریه پردازند. به نظر آنان، اصولاً نمی‌توان انسان را که ساختارهای فرهنگی و اجتماعی را ساخته است نادیده گرفت و نقطه آغاز بحث را تأثیر ساختارها بر زندگی و اندیشه انسان قرار داد. (احمدی، 1380: 51) از جمله این منتقدان می‌توان به هانری لوفور و ریموند ویلیامز اشاره کرد.

بررسی نظریه ساختارگرایی

در بخش پیشین به بررسی مبانی نظری ساختارگرایی پرداختیم. در این قسمت تلاش می‌کنیم با تمرکز بر نظریه ساختارگرایی به برخی از انتقادهایی که به این نظریه وارد شده است اشاره کنیم.

ابعاد مثبت و ایجابی نظریه ساختارگرایی

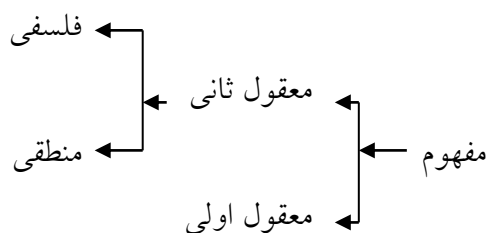
شاید کمتر نظریه علمی را بتوان یافت که یکسره نادرست و باطل باشد. از این رو، در بررسی هر نظریه علمی مناسب است در کنار کاستی‌ها و آسیب‌ها به برخی از امتیازات آن نظریه نیز اشاره شود. نظریه ساختارگرایی نیز فارغ از ابعاد ایجابی نیست. در ادامه، به دو بعد از ابعاد ایجابی این نظریه اشاره می‌کنیم.

1. توجه به عنصر روابط

یکی از ابعاد مهم نظریه ساختارگرایی توجه به عنصر روابط¹ در تحلیل پدیده‌هاست. درباره چستی «رابطه» باید گفت که این مفهوم معقول ثانی فلسفی است. توضیح آنکه در فلسفه اسلامی تصورات به دو دسته کلی و جزئی تقسیم می‌شود. تصور کلی خود به دو دسته «معقول اولی» و «معقول ثانی» تقسیم می‌گردد. معقول اولی به مفهومی اطلاق می‌شود که، علاوه بر آنکه منشأ انتزاع خارجی دارد، مصداق و ما به‌ازای مستقل نیز در واقعیت عینی و خارجی دارد. در مقابل، معقول ثانی به آن دسته از مفاهیم اطلاق می‌گردد که فاقد ما به‌ازای مستقل خارجی هستند. حال، اگر منشأ انتزاع معقول ثانی امری ذهنی باشد و امور ذهنی به آن متصف گردند، به آن «معقول ثانی منطقی» اطلاق می‌شود و در صورتی که معقول ثانی دارای منشأ انتزاع خارجی باشد ولی فاقد ما به‌ازای مستقل خارجی باشد، معقول ثانی فلسفی خوانده می‌شود.

با این توضیح روشن می‌شود که هر گونه رابطه و نسبیته میان دو شیء واقعی و عینی معقول ثانی خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



اگرچه حقیقت هر شیء را ذات و جوهر آن شیء تشکیل می‌دهد، ولی این بدان معنا نیست که اعراض، روابط و نسبت‌هایی که آن شیء با اشیای دیگر داراست هیچ‌گونه تأثیر و نقشی در حرکت تکاملی آن شیء نداشته باشد. از این-رو، توجه به روابط میان معرفت‌ها نه تنها در تحلیل پدیده‌های اجتماعی بلکه در موضوعات فلسفی مانند مسئله توجیه در معرفت‌شناسی نیز بسیار راهگشا است. توجیه معرفت در فلسفه صدرایی بر اساس نظریه مبنای استوار می‌باشد که این نظریه، خود، در اساس به رابطه میان معرفت‌های غیرپایه و معرفت‌های پایه استوار است. توضیح آنکه هنگامی که از علت باور به یک گزاره سؤال شود، فاعل شناسا در مقام بیان دلیل و توجیه خود برای باور به آن گزاره برخواهد آمد. در صورتی که گزاره مذکور یک گزاره «بدیهی»ⁱ، به اصطلاح معرفت‌شناختی، «خودموجه»ⁱⁱ نباشد، و، به عبارت دیگر، توجیه آن در ذات و حقیقت آن نهفته نباشد، لازم است برای دستیابی به توجیه آن بر روابطی که آن گزاره با گزاره‌های دیگر دارد متمرکز شویم. با بررسی رابطه آن با سایر گزاره‌ها با برخی از گزاره‌ها مواجه می‌شویم که ترکیب و ترتیب خاص میان آنها، ناگزیر به گزاره مورد نظر انجامیده است.

-
- i. Evident.
 - ii. Self-justified.

چیستی و شرایط این ترکیب و ترتیب را دانش منطق بیان می‌کند. در دانش منطق، شیوه‌های استدلال و شرایط هر یک به تفصیل بیان شده است؛ یکی از ارکان استدلال صحیح، مشتمل بودن آن بر «حد وسط» است و حد وسط نیز بر چگونگی رابطه میان صغری و کبری استوار است. از این رو، می‌توان دریافت که از نظر منطقی توجیه گزاره‌های غیربديهی بر پایه چگونگی رابطه آن با سایر گزاره‌ها استوار است.

از جمله موارد دیگر تبیین نظام تشکیکی وجود در فلسفه صدرایی است. توضیح آنکه، بر اساس اصل تشکیک در وجود، آنچه موجودات مختلف شمرده می‌شود، در حقیقت، مراتب وجود واحد است که قوام و تحقق هر یک از مراتب پایین منوط و وابسته به مرتبه بالاتر است؛ این نظام تشکیکی وجود، سرانجام، به بالاترین مرتبه و شدیدترین مرحله ختم می‌گردد که وجود واجب الوجود است. از این رو، می‌توان گفت که، در فلسفه صدرایی، مفهوم «عین الربط» بودن هر یک از وجودات امکانی بر ملاحظه چگونگی نسبت و ربط این وجودات امکانی با وجود واجب تعالی استوار شده است. این مطلب اهمیت توجه به عنصر رابطه در بررسی پدیده‌ها را بیش از پیش روشن می‌سازد.

مسئله دیگری که در فلسفه صدرایی مطرح می‌شود و مفهوم رابطه و نسبت در حل آن نقش کلیدی بازی می‌کند چگونگی ربط و نسبت میان قوای نفس با خود نفس می‌باشد. بر اساس آموزه صدرایی «النفس فی وحدتها کل القوا» (صدرالمতالهین، 1981: 59/9)، هر یک از قوای نفس شئون و ابعاد وجودی خود نفس است، نه آنکه موجوداتی مستقل در کنار نفس باشند. به عبارت دیگر، آنچه که حقیقت قوای نفس را تشکیل می‌دهد حیث ربطی داشتن آنها به نفس است.

به هر حال، تعداد مسائلی که در فلسفه صدرایی بر توجه به چیستی و چگونگی رابطه و نسبت حقایق و پدیده‌ها استوار شده است بیش از مواردی است که بیان شد. از این رو، می‌توان گفت که یکی از وجوه اشتراک نظریه ساختارگرایی و آموزه‌های فلسفه صدرایی توجه به رابطه و نسبتی است که میان پدیده‌ها وجود دارد.

2. توجه به کلیت

یکی دیگر از وجوه مثبت و ایجابی نظریه ساختارگرا توجه به «کل»ⁱ است. تفاوت این لحاظ با عنصر روابط در این است که در توجه به کل مجموع اجزاء، از آن جهت که یک امر واحد را تشکیل می‌دهند، لحاظ شده است. به عبارت دیگر، در بررسی پدیده‌ها نوعی وحدت حاکم بر تعدادی از آنها در نظر گرفته شده است. از چیستی و حقیقت این نوع وحدت که بگذریم، در موارد متعددی از فلسفه صدرایی، تبیین حقیقت اشیا بر اساس وحدت حاکم میان اجزاء به چشم می‌خورد. از جمله این موارد می‌توان به مسئله «النفس فی وحدتها کل القوا» اشاره کرد. بر اساس این نگرش و با توجه به اینکه حکمای اسلامی قوای مختلفی را برای نفس بیان کرده‌اند و نیز بر اساس قاعده «الواحد» که به مقتضای آن هر علت بسیط و واحدی تنها یک معلول بسیط و واحد را ایجاد می‌کند، این مسئله مطرح می‌شود که نفس انسان چگونه قادر است با اینکه بسیط است آثار متعدد و مختلفی ایجاد کند؟ راه‌حل صدرالمتألهین بر پایه نگرش به کل قوا شکل گرفته است. طبق این راه‌حل اگر همه قوای انسان را به صورت مجموعی در نظر بگیریم، این «کل» و «مجموعه» با حقیقت نفس وحدت دارد.

بررسی لوازم ساختارگرایی

i. Whole.

در دو بخش قبلی به ترتیب به بررسی مبانی نظری و نظریه ساختارگرایی پرداختیم. در این قسمت در نظر داریم تا به برخی از لوازم نظریه ساختارگرایی، به ویژه در علوم اجتماعی، نگاهی بیفکنیم.

1. خودشمولی

یکی از لوازم و پیامدهای نظریه ساختارگرایی خودشمولی است. در توضیح این سخن لازم است تأکید کنیم که این نظریه مستلزم آن است که دیدگاه سوسور، خود، برخاسته از ساختارهایی نامرئی باشد. برای ارزیابی این ساختارهای نامرئی باید به بررسی ساختارهایی پردازیم که زمینه شکل‌گیری این نظریه را فراهم آورده‌اند. اما به راستی چه عواملی را می‌توان زمینه‌ساز شکل‌گیری این نظریه دانست؟

برخی از نویسندگان با تکیه بر یافته‌های تجربی تلاش کرده‌اند نشان دهند که فعالیت‌های ذهنی ما ناشی از عوامل زیستی است. شاهد این سخن برخی از یافته‌های دانش زیست‌شناسی نشان است:

یک پت‌اسکن نشان می‌دهد که هنگام حرکت یک انگشت دو قسمت در مغز روشن می‌شوند: یکی موسوم به قشر حرکتی است که در واقع فرستنده پیام برای اجرای ترتیب مناسب انقباض‌های ماهیچه‌ای برای حرکت انگشت است، اما قسمت دیگری هم در جلوی آن به نام قشر «پیش‌حرکتی» وجود دارد که شما را برای حرکت دادن انگشتان آماده می‌کند. (راماچانداران، 1377: 114)

اینک، این پرسش بنیادین باقی است که چه بسا تحلیل‌هایی که ساختارگرایان نسبت به زبان و قلمروهای دیگر علم ارائه کرده‌اند، خود، برخاسته از ساختارهایی و رای امور زبانی باشد:

چرا زبان‌شناسی ممکن است کلاً راهگشا نباشد؟ ما می‌دانیم که اصوات

گفتار چگونه تولید می‌شوند و تارهای صوتی و زبانی و اندام‌های دیگر چگونه عمل می‌کنند. به طور کلی، می‌دانیم که اندام‌های مزبور و اندام‌های دیگر تحت کنترل دستگاه عصبی‌اند. اما نمی‌دانیم که مغز ما چگونه تولید ترکیبات خاص کلمات را رقم می‌زند. (میتوز، 1388: 52 - 53)

2. تقلیل‌گرایی

با توجه به این که در نظریه ساختارگرایی اولویت به روابط داده شده است، می‌توان از تقلیل‌گرایی بسان یکی از پیامدهای منفی این نظریه یاد کرد. بر اساس نظریه ساختارگرا، همه ابعاد یک موضوع در ساختارهای نامرئی خلاصه می‌گردد و ساختار نامرئی نیز در نهایت به رابطه دال و مدلول تقلیل می‌یابد و رابطه دال و مدلول نیز نشانه‌ای شمرده می‌شود که بر پایه اعتبار و جعل اجتماعی قوام یافته است. همین تقلیل‌گرایی برخاسته از نظریه ساختارگرایی است که بعدها در نیچه به نفی واقعیت می‌انجامد، تا آنجا که او در پاسخ به این پرسش که چه چیزی واقعیت است؟ مدعی می‌شود که فوجی عظیم از استعاره‌ها، مجازها و تشبیهات؛ حقایق، خطاهایی وجود دارد که انسان فراموش کرده آنها خطا هستند... . سکه‌هایی که روی آنها پاک شده است دیگر به عنوان سکه مطرح نیستند، بلکه صرفاً قطعه‌ای فلزند. (ر.ک. ساراپ، 1382: 69)

با نگاهی دقیق به این مطلب می‌توان مدعی شد که یکی از لوازم ساختارگرایی عدم امکان تعریف موضوع علم است. سوسور در ارائه روش ساختارگرایانه خود به خوبی دریافت که بر اساس این روش امکان تعریف موضوع علم وجود ندارد. از این رو، درباره موضوع زبان‌شناسی تصریح می‌کند: «در زبان‌شناسی نه تنها موضوع بر دیدگاه تقدم ندارد بلکه ظاهراً دیدگاه است که موضوع را می‌آفریند».

(سوسور، 1382: 13)

توضیح آنکه اگر روش ساختارگرایی را بپذیریم که بر اساس آن هیچ مفهومی به خودی خود و خارج از نظام و ساختار معنای مستقل ندارد و همه مفاهیم در ارتباطی که با مفاهیم دیگر در یک ساختار دارند معنا می‌یابند، بی‌گمان هیچ موضوع مستقل و منحاز وجود نخواهد داشت تا بتوان آن را موضوع یک علم قرار داد و احکام و محمولاتی را بر آن حمل کرد. به عبارت دیگر، در این صورت موضوع هر علمی جنبهٔ پسینی پیدا می‌کند، به این معنا که لازم است دیدگاه‌ها و بررسی‌ها انباشته گردد تا در ضمن ارتباط مسائل مختلف با یکدیگر سرانجام یکی از مفاهیم ربطی را برگزینیم و آن را به عنوان موضوع علم مطرح سازیم. حال، اگر همین روش ساختارگرایانه را در علوم اجتماعی دنبال کنیم، بی‌تردید، سخن گفتن از موضوع علوم اجتماعی بی‌معنا خواهد بود، زیرا مادام که نظریه‌ها، دیدگاه‌ها و بررسی‌ها در کنار هم گرد نیاید و به یک نظام معنایی نینجامد سخن گفتن از مفهوم مستقلی به عنوان موضوع بی‌معنا است. این دیدگاه سرانجام به نفی موضوع برای زبان‌شناسی نیز می‌انجامد، آن‌چنان‌که در دریدا می‌توان مشاهده کرد.

این فکر که زبان موضوع‌های خاص خودش را خلق می‌کند در کار ژاک دریدا به نظریه‌ای دربارهٔ معنا تکوین پیدا کرده است. نقطهٔ شروع این مکتب آن است که معنا به هیچ‌وجه از خلال رابطه با چیزی خارج از زبان به وجود نمی‌آید؛ مطلقاً هیچ چیزی وجود ندارد که بتوانیم با استفاده از آن معنا را تضمین کنیم، و به ما اطمینان دهد که آن را به درستی دریافته‌ایم. محض نمونه، چیزی وجود ندارد که نقش خداوند را ایفا کند یعنی اینکه مدلول متعالی وجود ندارد».

(ر.ک. کرایب، 1389: 234 - 235)

3. التزام به سوژه خارج از ساختار

سوسور ایده سوژه خودمختار را که خارج از سیستم زبانی قرار دارد، در ذهن دارد. نظریه او حول نقش مرکزی که سوسور به کاربران زبان (سوژه‌های انسانی) نسبت می‌دهد می‌چرخد. این سوژه‌ها قبلاً وجود داشتند و خارج از سیستم زبانی هستند.

بررسی دلالت‌های ساختارگرایی در علوم اجتماعی

در این قسمت، نگاهی انتقادی به برخی از دلالت‌های ساختارگرایی در علوم اجتماعی خواهیم داشت. برای انجام این کار بر دو محور متمرکز خواهیم شد: واقع‌گرایی انتقادی صدرایی و ساختارگرایی، و «نظریه» در واقع‌گرایی انتقادی صدرایی و در ساختارگرایی.

1. واقع‌گرایی انتقادی صدرایی و ساختارگرایی

منظور از واقع‌گرایی انتقادی صدرایی روشی است که بر اساس مبانی و اصول فلسفه صدرایی قابل به دست آمدن است و می‌تواند پایه و اساس بررسی‌ها و مطالعات در قلمرو علوم اجتماعی قرار گیرد. در این روش اعتبار مطلق مشاهده نفی می‌شود و ادراک حسی و مشاهده ارزش مشروط می‌یابد. شرط اعتبار ادراک حسی ابتدای آن بر قواعد و قوانین عقلی، برهان و شهود است، به گونه‌ای که هر گونه مشاهده مخالف قواعد و قوانین عقلی و برهان و شهود موجب بی‌اعتبار شدن خود مشاهده می‌گردد. بر اساس فلسفه صدرایی، ذهن توانایی ارائه دسته‌ای از مفاهیم به نام «مقولات ثانیه فلسفی» را دارد که ° با وجود آنکه برخاسته از توانایی‌های ذهنی است - ریشه در واقعیت عینی دارد و، به اصطلاح، «دارای منشأ خارجی» است. از این رو، ذهن توانایی حکایت از واقعیت عینی را دارد. همچنین در کنار مفاهیم نسبی که به مقولات نسبی معروف هستند، دسته‌ای از

مفاهیم نفسی نیز وجود دارد که فهم و درک آنها در گرو فهم و درک معانی دیگری نیست، تا در سلسله‌ای از فهم‌های ربطی به تسلسل بینجامد. این دسته از مفاهیم در علوم اجتماعی کاربرد بسیاری دارد که از جمله آنها می‌توان به مفهوم «علیت»، «جامعه»، «کنش» و «عامل» اشاره کرد. افزون بر مفاهیم، فلسفه صدرایی با ارائه قوانین کلی مانند «اصل عدم تناقض»، «اصل علیت»، «اختیار انسان در طول علیت واجب الوجود» و ... پایه و اساس محکمی برای علوم اجتماعی فراهم می‌سازد.

2. «نظریه» در فلسفه صدرایی و در ساختارگرایی

در این محور، جایگاه و فرایند نظریه‌پردازی را از منظر فلسفه صدرایی و ساختارگرایی بررسی می‌کنیم. بر اساس فلسفه صدرایی، نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی با اذعان به منابع مختلف معرفت، از حس، عقل و شهود، آغاز می‌گردد و نفی کامل ارزش ادراک حسی به نفی بخشی از واقعیت عینی منجر خواهد شد. از این رو، برای بررسی موضوعات علوم اجتماعی چاره‌ای جز توسل به ادراک حسی و مشاهده نیست. در مرتبه بعد با استفاده از استقرا می‌توان زمینه را برای دستیابی به احکام کلی فراهم ساخت. این زمینه زمانی به فعلیت خواهد رسید که استقرای انجام شده بر برهان و قیاس عقلی استوار گردد و، نیز، نتیجه مشاهده با قواعد و قوانین عقلی، مانند اصل استحاله اجتماع نقیضین، در تقابل قرار نگیرد، زیرا اصولاً حس و مشاهده توان درک حقایق کلی را ندارد تا چه رسد به اینکه احکام مقابل آن را دریابد.

بر اساس فلسفه صدرایی، عامل و کنش‌گر و حالات و ویژگی‌های محسوس به صورت موجهه جزئی در چگونگی شکل‌گیری نظریه و معرفت اجتماعی نقش

دارد؛ از آنجا که علل و انگیزه‌های فاعل شناسا از راه فهم و تفسیر احراز می‌گردد، در این شیوه، صرف استفاده از روش تبیین نمی‌تواند توضیح کاملی از موضوعات اجتماعی ارائه دهد. همچنین بر اساس اصول فلسفه صدرایی، در کنار علت فاعلی می‌توان از علت غایی نیز برای هر پدیده انسانی اختیاری سخن گفت. در نتیجه، تبیین محدود به بررسی علل فاعلی نیست و شامل علل غایی نیز می‌گردد. با توجه به اینکه هر گونه نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی از منظر فلسفه صدرایی بر قوانین کلی عقلی استوار است، که فراتر از تحولات زمان و مکان محسوب می‌گردد، می‌توان در صورت احراز شرایط لازم برای صدق قوانین کلی به پیش‌بینی نیز دست یافت.

ولی در نظریه ساختارگرایی با نفی ارزش مشاهده، امکان دستیابی به عالم حس نفی شده است. افزون بر این، در پدیده‌های زمان‌مند با نفی بُعد تاریخی پیدایش این دسته از پدیده‌ها قادر به ارائه توضیح کاملی از ابعاد مختلف موضوعات علوم اجتماعی نخواهد بود. همچنین با مجبور شمردن انسان و مقهور ساختار دانستن او نمی‌توان از علل غایی سخن گفت.

نتیجه‌گیری

نتیجه‌ای که از این تحقیق به دست می‌آید این است که با وجود گسترش و نفوذ نظریه ساختارگرایی در ساحت‌های مختلف علوم انسانی، به ویژه در جامعه‌شناسی، از منظر فلسفی با دشواری‌های عمده‌ای روبرو است. این نظریه، با نفی معانی مستقل، همه مفاهیم و نشانه‌ها و دال‌ها را بر اساس مفهوم ربط و نسبت تفسیر و تبیین می‌کند. بدین جهت، رابطه و نسبت در این نظریه اصالت پیدا می‌کند. اصالت دادن به حقایق ربطی، خود، مستلزم فروکاستن حقیقت‌های

مستقل به برخی از عوارض آنها است. افزون بر این، نظریه ساختارگرایی فاقد ابزار سنجش و ارزیابی است و ابعاد تاریخی پدیده‌ها، به ویژه پدیده‌های انسانی، را نادیده می‌گیرد.

بر اساس فلسفه صدرایی، اولاً، نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی با اذعان به منابع مختلف معرفت، مانند حس، عقل و شهود، آغاز می‌گردد، ثانیاً، نفی کامل ارزش ادراک حسی به نفی بخشی از واقعیت عینی منجر خواهد شد و، ثالثاً، لازم است نتیجه مشاهده با قواعد و قوانین عقلی، مانند اصل استحاله اجتماع نقیضین، در تقابل قرار نگیرد، زیرا اصولاً حس و مشاهده توان درک حقایق کلی را ندارد تا چه رسد به اینکه احکام مقابل آن را دریابد. افزون بر این، بر پایه فلسفه صدرایی، عامل و کنش‌گر و حالات و ویژگی‌های محسوس به صورت موجبه جزئی در چگونگی شکل‌گیری نظریه و معرفت اجتماعی نقش دارد؛ از آنجا که علل و انگیزه‌های فاعل شناسا از راه فهم و تفسیر احراز می‌گردد، در این شیوه صرف استفاده از روش تبیین نمی‌تواند توضیح کاملی از موضوعات اجتماعی ارائه دهد.

همچنین بر اساس اصول فلسفه صدرایی در کنار علت فاعلی می‌توان از علت غایی برای هر پدیده انسانی اختیاری نیز سخن گفت. از این رو، تبیین محدود به بررسی علت فاعلی نیست و شامل علت غایی نیز می‌گردد. با توجه به اینکه هر گونه نظریه‌پردازی در علوم اجتماعی از منظر فلسفه صدرایی بر قوانین کلی عقلی استوار است که فراتر از تحولات زمان و مکان محسوب می‌گردد، می‌توان در صورت احراز شرایط لازم برای صدق قوانین کلی به پیش‌بینی نیز دست یافت. اما دیدیم که در نظریه ساختارگرایی با نفی ارزش مشاهده، امکان دستیابی به عالم

حس نفی شده است. افزون بر این، در پدیده‌های زمان‌مند با نفی بُعد تاریخی پیدایش این دسته از پدیده‌ها قادر به ارائه توضیح کاملی از ابعاد مختلف موضوعات علوم اجتماعی نخواهد بود. همچنین با مجبور شمردن انسان و مقهور ساختار دانستن او نمی‌توان از علل غایی سخن گفت.



منابع

- آکستون، ویلیام پی. *فلسفه زبان*، ترجمه احمد ایران منش و احمد رضا جلیلی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، 1111 ه. ش.
- احمدی، بابک، *ساختار و هرمنوتیک*، تهران، گام نو، 8880 ه. ش.
- استیور، دان، *فلسفه زبان دینی*، ترجمه ابوالفضل ساجدی، قم، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، 8884 ه. ش.
- بلومفیلد، لئونارد، *زبان*، ترجمه علی محمد حق شناسی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، 7779 ه. ش.
- پارسانیا، حمید، *روش شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، قم، کتاب فردا، 8889 ه. ش.
- ترسک، رابرت لارنس، *مبانی زبان*، ترجمه علی فامیان، تهران، نشر مرکز، 7779 ه. ش.
- چالمرز، آلن فرانسیس، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران، انتشارات سمت، 1111 ه. ش.
- چامسکی، نوام، *معماری زبان*، ترجمه محمد فرخی یکتا، تهران، انتشارات روزبهان، 3389 ه. ش.
- خاتمی، محمود، *مدخل فلسفه غربی معاصر*، تهران: انتشارات علمی، 8886 ه. ش.
- رامانچاندران، و. س.، *شناخت ذهن*، ترجمه حمید سپهر و رویا زمانی، انتشارات دانشگاه یزد، 7777 ه. ش.
- ریتزر، جورج، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، 7777 ه. ش.
- ساراپ، مادن، *پساساختارگرایی و پسامدرنیسم*، ترجمه محمدرضا تاجیک، تهران: نشر نی، 8882 ه. ش.
- طباطبایی، محمدحسین، *نهایه الحکمه*، قم، موسسه النشر الاسلامی، الف - 1416 ق.

- کاپلستون، فردریک، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه مجتبیوی و دیگران، تهران، انتشارات سروش، 7774 هـ ش.
- کرایب، یان، *نظریه اجتماعی مدرن*، تهران، مؤسسه انتشارات آگه، 8889 هـ ش.
- میتوز، پی. اچ، *زبان‌شناسی*، ترجمه حشمت الله صباغی، تهران، انتشارات فرهنگ معاصر، 8888 هـ ش.
- هومر، شون، *ژاک لاکان*، ترجمه محمدعلی جعفری و محمدابراهیم طاهایی، تهران، انتشارات ققنوس، 3300 هـ ش.
- Ferdinand de Saussure, *Course in General Linguistics*, trans. Wade Baskin (McGraw-Hill Book Company, New York, 1959).
- Leo Strauss, *Natural Right and History*, The University of Chicago Press. 1974.
- Leo Strauss, *Structural Anthropology*, trans. Claire Jacobson and Brooke Grundfest Schoepf (Basic Books, New York, 1963).
- Howarth, David, *Discourse*, The Open University Press, 2000.